قسم اول

### در انواع نبض مركّب ثنايي به اعتبار عِظَم و صِغَر و قوّت و ضعف

و اين قسم نبض بر چهار نوع بود:

### 1. نبض عظيم و قوي

سببش غلبة قوّه است \* و كثرت حرارت چندان‏كه به عِظَم اكتفا كند و به سرعت و تواتر مؤدّي نگردد.

* و اين چنين نبض در جنس مردان طبعي بود، بهر آن‏كه مزاجِ رجال اسخن و اشدّالقوة از نساء است. چه، آن‌‌‌ها كثيرالحركة و رياضت‏اند و طبيعتِ جبلّتِ آن‌‌‌ها بر همين حال است.
* و كذا نبض ابدانِ قضيفْ اعظم و اقوی از ابدانِ فربه باشد.
* و نبضْ در سنّ شباب نيز عظيم و قوي بود و معتدلِ در سرعت. و اين به سبب كثرتِ حرارتْ و شدّتِ قوة شبّان مي‏باشد و بنا بر آن، اكتفا مي‏كنند به عِظَمْ \* و سرعتِ معتدلْ از شدّتِ سرعت \* و تواتر.
* و نبض مذكور در فصل ربيع نيز حادث شود، بنا بر آن‏كه مزاج فصل مسطور معتدل در حرّ و برد مي‏باشد، و اعتدالِ مزاجْ مزيدِ قوّتْ و حافظِ اوست.
* و گويند كه نبضِ ساكنانِ بلادِ معتدل‏المزاج ـ مثل بلدانِ موضوعة بر خط استوا ـ شبيه به نبض فصل ربيع مي‏باشد؛ لاتحاد سببهما.
* والهواء المعتدل يجعل النبض شبيهاً[[1]](#footnote-2) بالنبض الربيع ايضاً.
* و در خفقان كه از ذكايِ حسِّ قلبْ حادث شود نيز اين نبض يافته مي‏شود.
* و در مزاجِ طبعيِ حارّ، بنا بر قوّت فاعل و مطاوعت آلت، نيز نبض عظيم و قوي باشد.
* اما اگر حرارتِ مزاجْ ناطبعي بود، هر چند كه ناطبعي[[2]](#footnote-3) قوي‏تر بود، قوّت نبضْ ضعيف‏تر باشد؛ چنانچه در حماي مُحرِقه و غيره مي‏باشد.
* و ايضاً، اگر صاحبِ مزاجِ باردِ اصليْ طعامِ گرم بخورد و با مزاج او بسازد، نبض او عظيم و قوي شود.
* و ايضاً بعد هضم طعام، در وسط خوابْ قوّت و عِظَم در نبض حادث شود (بنا بر تزييد قوّه و حرارت مزاج به غذا) \* و انصراف حرارت غريزي به طرف خارج و مبدأ او، براي تدبير غذا \* و زيادتي لين آلت، به نفوذ غذا.[[3]](#footnote-4)
* و گاهي نبضْ عظيم مي‏شود و در قوّت زياده مي‏گردد[[4]](#footnote-5) به مجرد تناول طعام (قبل از هضم و تولّدِ روحْ از آن و فيضانِ قوا بر آن)، بلكه به رايحة طعام. و اين حالتْ بنا بر قلّتِ موادِ غذايي رو دهد كه طبيعتْ هنگام فقدان طعامْ آن مواد را اندك اندك خروج مي‏كند تا كه بالكلّ فاني نشود و به فناي آنْ مزاجْ فاني نگردد. پس، وقتي كه غذا وارد شود، آن مواد را كه نزد او موجود است به خوبي صرف مي‏نمايد براي توليد ارواح و قوا، پس قوّت در اسرعِ مدّتْ ظاهر مي‏شود و مدّتي اين تأثير باقي مي‏ماند، لكونه علي المجري الطبعي. و امر طبعي دائمي مي‏باشد يا اكثري.
* و ايضاً كسي كه به آب گرم غَسل كند - خصوص در حمام- پس در اوّل، يعني قبل از آن‏كه در تحليل افراط شود، نبض او عظيم و قوي شود بنا بر تزيّد قوّه و حاجت.

موجبِ ازديادِ قوّه انعاشِ حرارتِ غريزي است و تفتيح مسام كه مسهّلِ تحليلِ فضولِ مثقّله علي القوه است. و باعثِ تزيّدِ حاجت سخونتِ آب و هوا بود.

* و بعد از آن كه تحليل به افراط شود، نبض ضعيف و صغير گردد؛ لضعف القوة بفرط التحليل.
* و اگر استحمام به آب سرد نمايند و ظاهر تن سرد شود و در باطن حرارت محتقن و جمع گردد، نبضْ قوي و اندك عظيم شود.

موجب زيادتيِ قوّهْ قوّتِِ آلتِ اوست كه حرارت باشد. و سبب عِظَمِ اندكْ افزوني قوّه مع بردِ مكثّفِ آلت است.

* و در رياضتِ معتدل نيز نبض به تدريج عظيم و قوي گردد (بنا بر انعاش حرارت غريزي).
* اما در آخرِ رياضتْ سريع و متواتر شود؛ لما سنبيّنه ان‏شاءالله تعالي.

### 2. نبض عظيم و ضعيف

و اين نوع محصلةالوجود نيست. چه، عِظَم نبض را قوّت شرط است و ضعف آن موجب صِغَر است. پس، اجتماع عظيم با ضعيف ممكن نباشد، مگر آن‏كه سببش كثرت حرارت باشد. چه، در صورت شدّت حاجتْ نبضِ عظيم با ضعيف ممكن‏الجمع است؛ كما مرّ في اسباب نبض العظيم.

### 3. نبض صغير و قوي

سبب صِغَر اين نبضْ به جز انضغاطِ قوّه تحتِ مادة غذايي يا خلطي صورت نبندد. چه، ظاهر است كه:

* سببش اگر ضعف قوّه بود، اجتماع او با قوي محال است.
* و اگر صلابت آلت بود كه با وجودِ قوّتْ نبض را از عِظَم بازداشته [و] به صِغَر آورده، در اين صورت، از سرعت خالي نباشد (بنا بر حصول ترويح كه از عِظَم فوت شده)، و نيز خالي از صلابت نبود. و مع‌هذا، ليس بمحصلة‌الوجود عند جالينوس، لما سنبيّن في النوع الاول من القسم الثامن، ان‏شاء الله تعالي.
* و اگر موجبِ صِغَرْ قلّت حاجت باشد، در اين حالت تفاوت و بطوءِ نبض نيز شامل بود، زيرا كه در صورتِ عدمِ حاجت به ترويحْ، اوّلْ تفاوت و بطوء رو مي‎نمايد پس[[5]](#footnote-6) عِظَم زائل مي‎شود.

### 4. نبض صغير و ضعيف

سببش ضعف قوّة فقط \* يا قلّت حرارت و ضعف قوّه باشد، ليكن در صورتِ فرطِ برودتْ بطوء نيز لاحق شود (لعدم الافتقار بالترويح).

و باشد كه سبب صِغَر انضغاط قوّه تحت ماده خلطي يا غذايي باشد.

اما صلابت آلت، بنا بر لزوم صلابت نبض به آن، سبب صغير در اينجا نمي‏تواند شد؛ كما لا يخفي.

بالجمله:

* نبض صغير و ضعيفْ در ابتداي خواب، قبل هضم طعام، نيز مي‏شود. زيرا كه حرارت غريزي در اين وقتْ به طريقِ انقباض و غور بتمامه متوجه به سوي باطن مي‏گردد براي هضم غذا و انضاج فضول، و لامحاله همچو مقهورْ در باطنْ محصور مي‏باشد. و هرگاه حركت او به طريق انبساط نباشد و قواي ظاهري ضعيف شوند به سبب توجه حرارت بتمامه [به] طرف باطن، پس بالضرور نبض صغير و ضعيف گردد. و باشد كه بطوء و تفاوت نيز به سبب ضعيف لاحق شود.
* و حين استمراء طعام، در وسط نومْ نبض عظيم و قوي مي‏شود؛ كما قلنا في النوع الاول من هذا القسم.
* و در آخر خوابْ عظيم و قوي و بطيء مي‏گردد.
* اما بعد از آن، چون نوم به طول انجامد و در خواب افراط رود، در آخرْ باز نبضْ عود به ضعف و صِغَر مي‏نمايد. زيرا كه به واسطة اختناق حرارت غريزي و انضغاط قوّه تحتِ فضولي كه مستحق استفراغ در يقظه مي‏باشند، قوّه ضعيف مي‏شود از استيفاي انبساط. و از اين جهت گفته‏اند كه واجب است بيدار كردن نائم بعد هضم غذا حتي كه دفع شوند فضول به طريق بول و براز و مخاط و بزاق.
* و اين نبض، در آخر رياضت و استحمام - كه فزون از اعتدال و موجب تحليل گردد- و در حالت عدم غذا نيز يافته مي‏شود، به واسطة ضعف قوّه از تحليل مفرط.
* و چون تحليل به حد افراط رسد، بطوء و تفاوت نيز لاحق شود.
* و در غشي \* و حماي يوم غمي \* و حماي يوم فزعي \* و در فزع غير ناگهاني نيز عارض مي‎شود، به سبب غور و احتقان روح و حرارت در باطن و عروضِ ضعفِ قوّه از آن.
* به خلاف ترس ناگهاني كه در آن سريع و مرتعد و مختلف غير منتظم باشد.
* و ايضاً اين نبض در حماي يوم سهري ظاهر مي‏گردد؛ لضعف القوة من كثرةالتحلّل وقلة الاستخلاف لسوء الهضم.
* و همچنين، در حماي يوم تعبي و [حماي يوم] جوعي نيز به سبب ضعف قوّه پديد آيد.
* و در حماي بلغمي، به سبب قلّت حاجتْ و ضعف قوّه و انضغاط آن از كثرت مقدار بلغم، نيز مي‏باشد.
* و ايضاً نبض مذكور در استرخا و فالج، به سبب آن‏كه قوّه را نفوذ جيّد و اتصال به سوي اعضا نمي‏باشد، بنا بر وقوع سدّه در ابتداي عصب كه به عضو مسترخي آيد يا در ابتداي نخاع نيز حادث شود.
* و هرگاه مرض قوي گردد، بطيء و متفاوت شود.
* و در آخر، عند كمال قوّه، علّتِ متواتر گردد، مگر تواتر او مستوي نباشد، بلكه بعد نقرات كثيره متفاوت گردد. و لهذا، جالينوس اين نبض را متواتر معتر ناميده.
* و در اعلال مادي معده (مورّم و غير مورّم) نيز نبض صغير و ضعيف مي‏باشد، به سبب ما يعرض للقوة من الثقل مرة والانحلال[[6]](#footnote-7) اخري.
* و در اوجاع باطني نيز نبضْ صغير و ضعيف مي‏گردد؛ لتوجه الطبيعة الي الباطن و ترك اهتمام النبض.🞛
1. . (در نسخه): شببها. [↑](#footnote-ref-2)
2. . (در نسخه): تا طبعي. [↑](#footnote-ref-3)
3. . سيد اسماعيل جرجاني در اغراض الطبيه گوید: بهر آنكه حرارت غريزي اندر خواب به قعر تن باز گردد و به هضم غذا و پزانيدن فضل ها مشغول گردد و هرگاه كه طعام هضم يابد و حرارت غريزي و روح از غذا مدد گيرد و به ظاهر تن ميل كند نبض عظيم و قوي گردد. [↑](#footnote-ref-4)
4. . (در نسخه): مي‏گردد و. [↑](#footnote-ref-5)
5. . به معني پس از آن و بعد است. [↑](#footnote-ref-6)
6. . (در نسخه): والا لحلال. [↑](#footnote-ref-7)